



کودک رشد ۳



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ISSN: 1606-9234

ماهانامه‌ی آموزشی و تربیتی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی سی‌ام • شماره‌ی بی در پی ۲۴۷ • آذر ۱۴۰۲ • ۳۲ صفحه
اجتماعی و فرهنگی



احترام زهراس) هست
بین شیعیان بسیار

از بیان مولایت
پند و نکته‌ای بردار

صاحب‌الزمان فرمود
پاک و روشن و نیکو

مادرم برایم هست
یک نمونه، یک الگو



خانواده‌ی مجلات رشد همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه‌ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال



به نام خدای بخشنده و مهربان

الهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۳

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ام • آذر ۱۴۰۲

شماره‌ی پی‌درپی ۲۴۷

- مدیر مسئول: محمّد صالح مذنبی
- سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
- مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
- شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، حسن دولت‌آبادی، محمّد رضا رشیدی، محمّدعلی ارجمند، مریم اسلامی (کارشناس شعر)
- ناظر هنری: کوروش پارساژاد
- طراح گرافیک: ناصر حسینی
- ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷
صندوق‌پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰
تلفن امور مشتریان: ۰۸-۸۸۸۶۷۳-۲۱
و ۰۸-۷۷۶۳۳۲-۲۱
خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق‌پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
رایانامه: Koodak@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ و توزیع: شرکت افست

۱ یک فکر، یک هدیه!

۲ شعر

۴ یلدای دریایی

۱۰ ژله‌ی هندوانه‌ای

۱۲ قایق ابری

۱۱ بچه‌های مقاومت

۱۳ گیره‌ی غرق نشدنی

۱۴ گروه قصه‌ساز

۱۶ تکی و سه‌تایی

۱۸ شعر

۱۹ مثل زهرا(س)

۲۰ این یکی و آن یکی

۲۲ درخت دوستی

۲۴ اهالی کرسی ننه فیروزه

۲۶ مراقب آب باشیم

۲۷ دست‌های قوی

۲۸ بازی و سرگرمی

۳۰ بهترین هدیه‌ی خرسی

۳۳ رنگین‌کمان



• تصویرگر جلد: مرضیه صادقی

۷ آذر: روز نیروی دریایی

۱۲ آذر: روز معلولان

۲۶ آذر: شهادت حضرت زهرا (س)

۳۰ آذر: شب یلدا

یکی از مراحل اولیه‌ی فرایند خواندن، تصویرخوانی است. در قصه‌های تصویری کودک می‌تواند قصه را از روی تصویرها تعریف کند و شما می‌توانید قصه‌ای را که تعریف می‌کند برایش بنویسید. قبل از خواندن متن، از کودک بخواهید تصویرها را خوب ببیند و در مورد آن‌ها حرف بزند. با این شیوه، در واقع او را به شنیدن و خواندن متن علاقه‌مند کردید. در نتیجه او با اشتیاق بیشتری متن را دنبال خواهد کرد.

در بخش‌هایی از مجله سؤالاتی از کودک پرسیده شده یا از او خواسته شده است فعالیت‌هایی را انجام دهد. برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها و انجام‌دادن فعالیت‌ها و فرستادن آن‌ها به دفتر مجله، کودکان را یاری کنید. در مجله، اولین چیزی که توجه کودک دلبنده‌مان را جلب می‌کند و در انتقال حس و محتوای متن نقش مهمی دارد، تصویر است.

معلم و مربی عزیز، پدر و مادر مهربان مخاطب اصلی مجله‌ی کودک، غنچه‌های کوچک ما هستند که در ابتدای مسیر فراگیری مهارت خواندن قرار دارند. از همین رو، برای خواندن مطالب مجله و ارتباط دوسویه با نویسندگان و کارشناسان ما، به کمک و همراهی شما عزیزان نیاز دارند.



این روزها جای کودکان فلسطینی که مظلومانه پر کشیدند، در خانه‌هایشان خالی است. ما مطمئنیم مقاومت و ایستادگی همواره پیروز خواهد بود. حالا با هم همراه شویم و داستان تصویری زیر را دنبال کنیم.

یک فکر، یک هدیه!

● نفیسه نجفی قدسی

● تصویرگر: شهرام شیرزادی





دریانور

● سمیره بروانیا

دریا و یک کشتی
پشت سر باباست
یک لاک پشت آن جا
در ساحل دریاست

بابای من دارد
یک شغل دریایی
دریا و ساحل هست
خیلی تماشایی

در عکس، بابایم
خوش حال افتاده
دل تنگ او بودم
عکسی فرستاده

بیا با هم این شعر زیبا را گوش کنیم.



جشن مورچه‌ای

● مرضیه تاجری

مورچه چی پیدا کرده؟
تخمه‌ی شور آجیل
به فکر مهمونیه
با بچه‌های فامیل

مورچه خانم مثل ما
یه جشن یلدا داره
بعد آجیل با دوستاش
می‌ره انار بیاره



خنده‌ی از ته دل

● محبوبه صمصام شریعت



بیا با هم این شعر زیبا را گوش کنیم.

راه مخمور

● مریم اسلامی

یک راه شیب دار است
پشت در دبستان
هورا! برای ماشین
از پله بهتر است آن

ماشین که نه ولی من
یک ویلچر زرنگم
تا می رسم به پله
انگار گیج و منگم

در شیب می دوم تند
بی زحمتی و ترسی
یک بچه می رسد زود
در مدرسه به درسی

نردبان

● زهرا شفیعی ینگبادی

یک نردبان دیدم
افسرده و بیمار
چون پایه اش لق بود
افتاده بود از کار

بابا برای او
یک پای محکم بست
با تکه‌ای آهن
همراه پیچ و بست

با اینکه حالا او
از آهن و چوب است
با عضو پیوندی
حالش کمی خوب است






پلرای دریایی

ریحانه شمرد: ۱، ۲، ۳ ... ۳۰. بعد خسته شد و گفت: «وای، چقدر دلم برای بابا تنگ شده است! این دفتر نقاشی هم دارد پر می‌شود، بس که برایش نقاشی کشیدم. یعنی الان دارد چه کار می‌کند؟ توی کشتی، توی دریایی به آن بزرگی! بعد چشم‌هایش را بست و گفت: «الان عکسش را توی کشتی روی دریا می‌کشم. اگر دریا طوفانی باشد، چی؟ بادبان‌ها کنده می‌شوند؟! نه، الان دریا آرام است. پرچم ایران هم بالای کشتی یواش یواش تکان می‌خورد. کلی مرغ دریایی هم دارند دور کشتی می‌چرخند. بابا هم برایشان نان می‌ریزد و آن‌ها نان‌ها را توی هوا می‌گیرند.»

ریحانه از فکر خودش خنده‌اش گرفت. بعد با صدای بلند گفت: «امیرمحمد، به نظرت بابا الان دارد چه کار می‌کند؟» امیرمحمد که مشغول قایق بازی بود، گفت: «خب معلوم است، مثل من حسابی مواظب است که دشمن وارد آب‌های ایران نشود. بعد دوربینش را برداشت و نگاه کرد و گفت: «خیلی کار مهمی است. باید حواست جمع باشد. توی دریا کلی قایق و کشتی هست.»

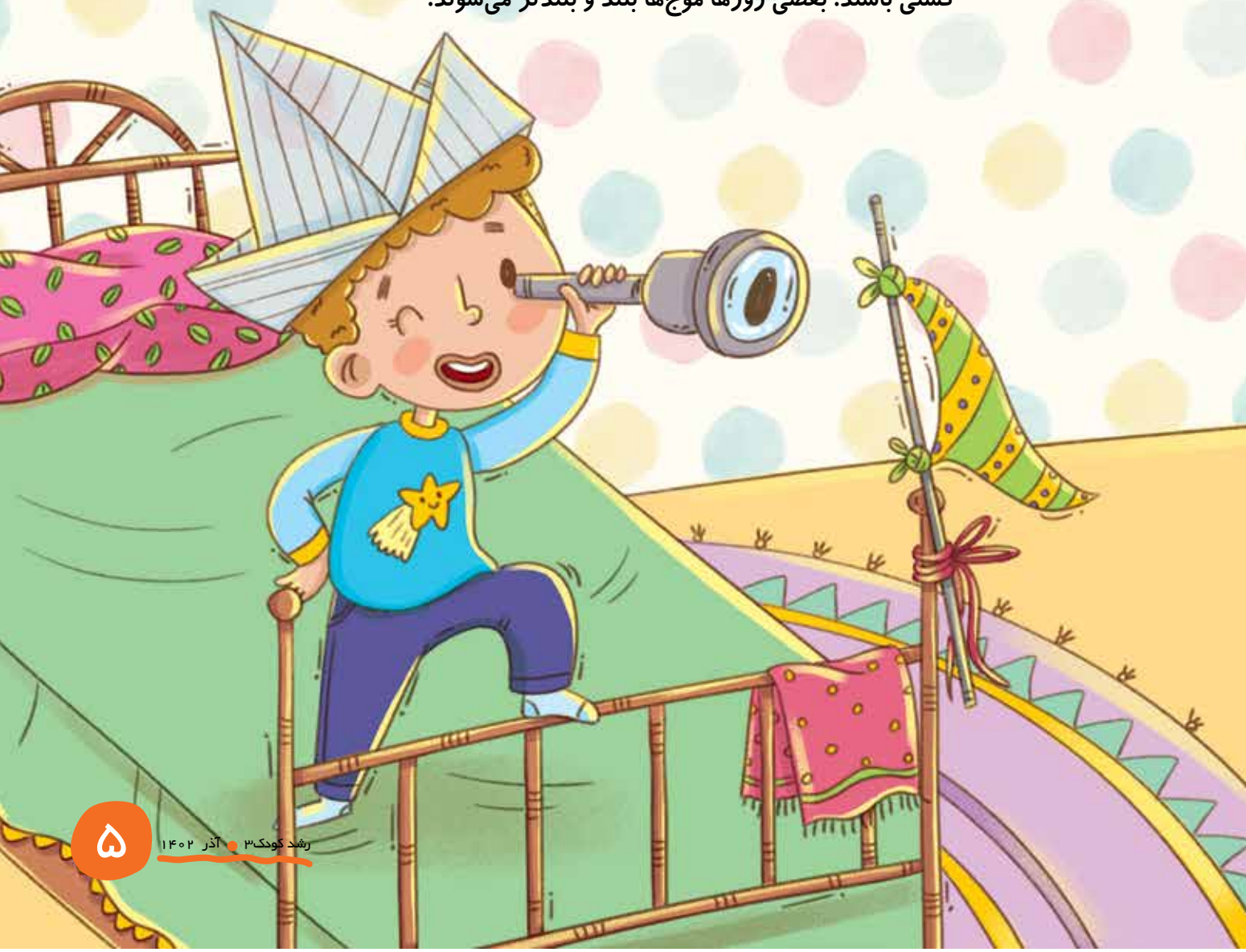




والدین و مریبان عزیز، در این درس قصه سعی شده است بیشتر از کلمه‌هایی استفاده شود که نشانه‌های «ر، ن، ای، ی و ش» دارند و دانش‌آموزان پایه‌ی اول در آذر ماه با آن‌ها آشنا می‌شوند؛ مانند: ایران، ایرانی، کشتی نیروی دریایی، قایق، شب یلدا.

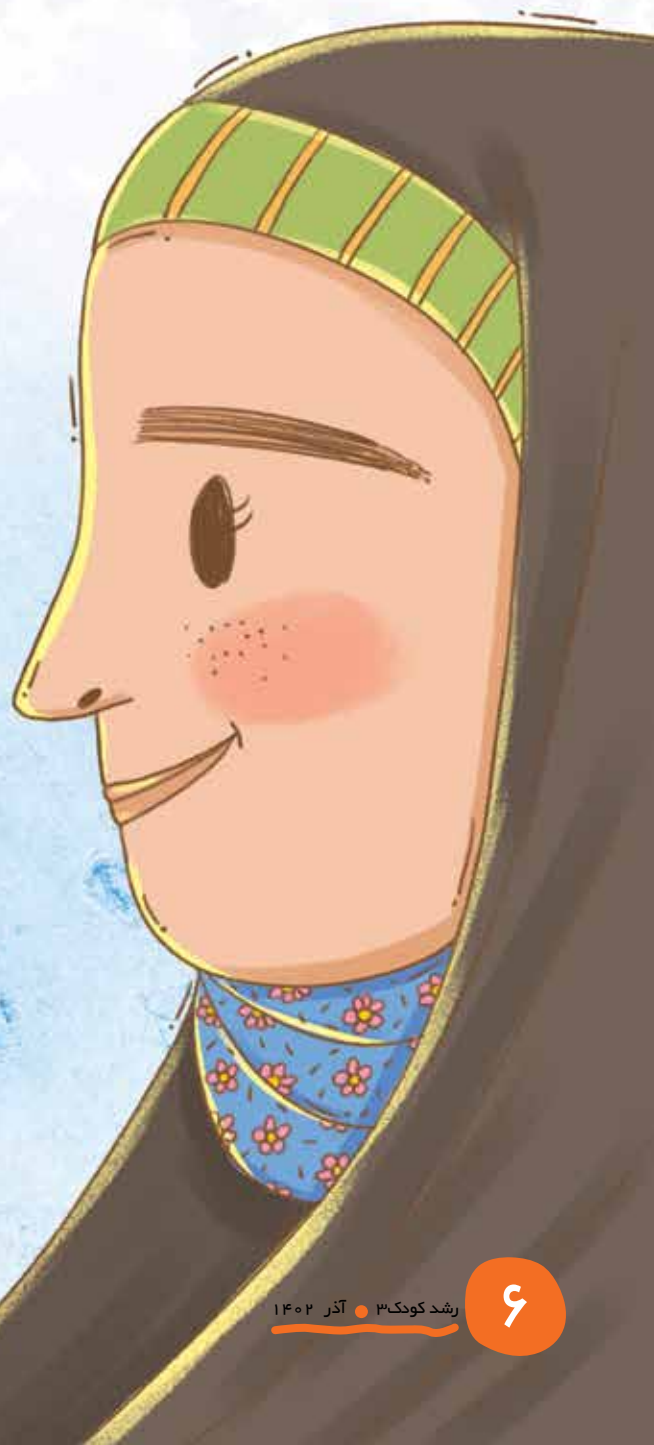
بیا کمک کن قایق‌ها و کشتی‌های جدید بسازیم. من اجازه می‌دهم
سوار بزرگ‌ترین کشتی بشوی.»

ریحانه و امیرمحمد مشغول ساختن قایق شدند، اما چند دقیقه بعد دوباره ریحانه پرسید: «پس بابا کی برمی‌گردد. من خیلی دلم برایش تنگ شده است. از روی نقاشی‌هایم شمردم، خیلی وقت است نیامده مرخصی!» امیرمحمد دوربینش را برداشت و پرید روی تخت و گفت: «بین، وضعیت خیلی حساس است. بابا و دوستانش به خاطر من، تو و کشور ایران، خیلی زحمت می‌کشند. روزها و شب‌های زیادی باید در کشتی باشند. بعضی روزها موج‌ها بلند و بلندتر می‌شوند.

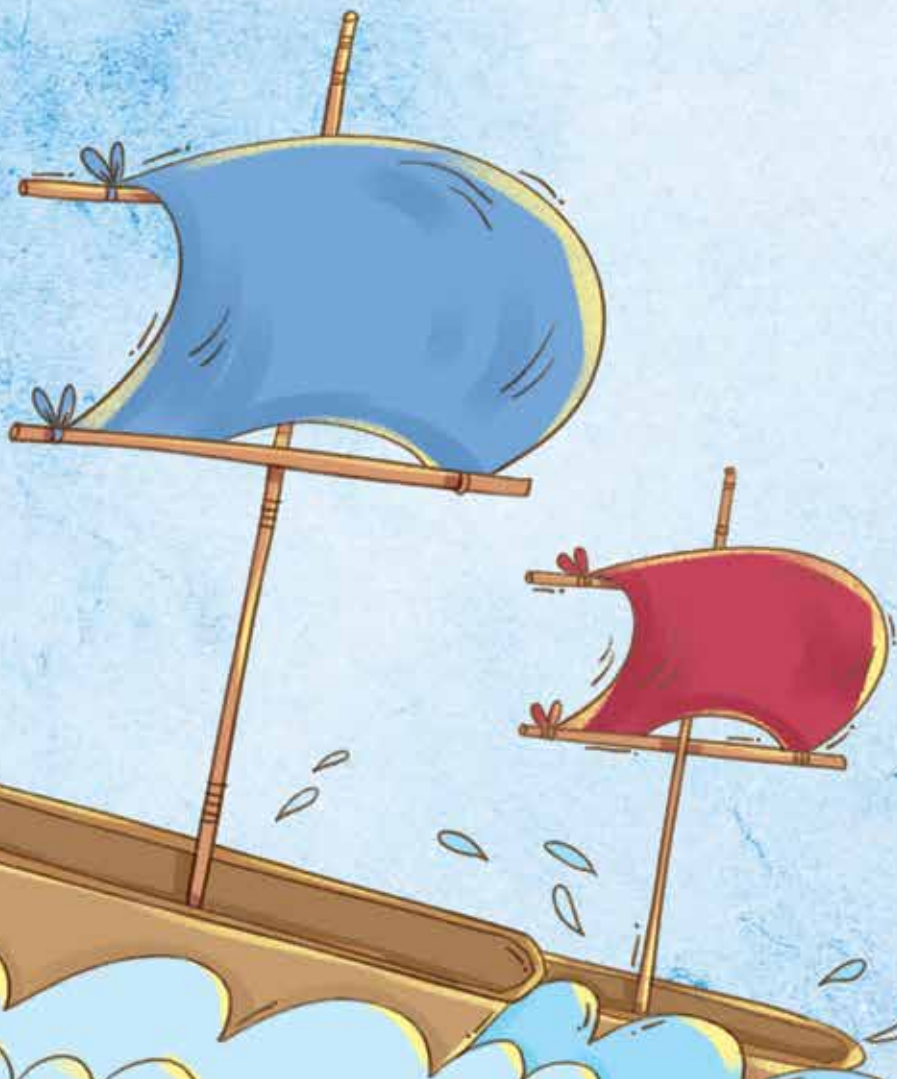


بعضی شبها هوا طوفانی می‌شود، ولی کشتی آن‌ها جلو و جلوتر می‌رود. آن‌ها مواظب همه‌جا هستند تا دشمن جرئت نکند وارد آب‌های ایران بشود.»

ریحانه با بی‌حوصلگی قایق‌ها را کنار زد و گفت: «چرا مثل بابابزرگ حرف می‌زنی؟ همه‌ی این‌ها را خودم شنیده‌ام و می‌دانم، اما من دلم برای بابا تنگ شده است و زد زیر گریه!»




مامان با شنیدن صدای گریه‌ی ریحانه از امیرمحمد پرسید: «چی شده؟»
امیرمحمد گفت: «من داشتم بازی می‌کردم. گفت دلش برای بابا تنگ شده.»
امیرمحمد هم زد زیر گریه. مامان بچه‌ها را بغل کرد و گفت: «من هم دلم
برای بابا تنگ شده. بینم کار ساختن قایق‌ها به کجا رسید؟ مگر بابا نگفته
بود هر وقت قایق‌ها را ساختید، به من خبر بدهید. امیرمحمد اشک‌هایش
را پاک کرد و گفت: «تقریباً تمام شده است.» مامان گفت: «زودتر تمامش
کنید. باید آن‌ها را ببریم توی پارک محله امتحان کنیم. از آنجا با بابا تماس
تصویری هم می‌گیریم، تا ببیند چه دختر و پسری دارد!» وقتی مامان و بچه‌ها
به پارک رسیدند، قایق‌ها را در آب حوضچه انداختند.



به بابا زنگ زدند و حسابی در مورد دریا، قایق و کشتی با هم صحبت کردند. بابا هم قول داد شب یلدا همراه دو تا نمونک (ماکت) کشتی پیش بچه‌ها باشد. بالاخره شب یلدا رسید. مامان و امیرمحمد و ریحانه کلی ذوق و شوق داشتند. قرار بود بابا بعد از چند ماه به مرخصی بیاید. بچه‌ها همه‌جا را تمیز کردند. لباس‌های نو پوشیدند. کلی خوراکی خریدند و منتظر شدند بابا بیاید تا به خانه‌ی پدربزرگ و مادربزرگ بروند. یک‌دفعه مامان چشمش به هندوانه‌ی گوشه‌ی آشپزخانه افتاد و گفت: «آخ! هندوانه را تزیین نکردیم! به نظرتان چه کار کنیم؟» امیرمحمد و ریحانه کمی فکر کردند. امیرمحمد در گوش ریحانه چیزی گفت و دوتایی خندیدند. مامان با تعجب پرسید: «چی شده که دوتایی می‌خندید؟» امیرمحمد گفت: «نگاه کن، همه‌چیز را شبیه قایق و کشتی درست کرده‌ایم. بهتر است هندوانه‌ها را هم قاچ قایقی کنیم و توی ظرف آب بگذاریم. آن وقت یلدا‌ی دریایی ما حسابی کامل می‌شود.»

مامان گفت: «راست می‌گویی! یلدا‌یمان حسابی دریایی شد.» بعد هر سه با هم خندیدند.





والدین و مربیان عزیز؛ کتاب‌های زیر بر اساس حروف الفبایی که بچه‌ها تاکنون در مدرسه یاد گرفته‌اند نوشته شده‌اند. برای تقویت خواندن نوآموزان می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید.

مجموعه‌ی کتاب‌های کلاس اولی،

کتاب اولی از انتشارات افق

با نام‌های: گربه ریزه کو؟، اردوی رنگی، رنگی، داروی بزی را کی می‌برد؟، یک روز پر دردسر، شیر شکمو و موش آشپز، رستوران میمون، کبوتر راننده.

چ بزرگ‌ترها کمک کنید برای شب یلدا یک ژله هندوانه‌ای خوش‌مزه درست کنید.

ژله هندوانه‌ای

چی لازم داریم؟

سه بسته ژله؛ یکی طالبی و دیگری هندوانه. یک بسته هم ژله‌ی آلورا.
نصف لیوان شیر سرد / سه لیوان آب گرم / یک لیوان آب سرد.

می‌توانی مراحل تهیه‌ی این
ژله‌ی خوش‌مزه را اینجا ببینی.



طرز تهیه

۱. اول پودرهای هر سه ژله را در ظرف‌هایی جداگانه بریز.
۲. داخل هر کدام از ظرف‌های ژله یک لیوان آب گرم بریز و خوب هم بزن تا پودرها کامل حل شوند.
۳. حالا نصف لیوان آب سرد به ژله‌ی طالبی و نصف لیوان آب سرد هم به ژله‌ی هندوانه اضافه کن.
۴. کمی از مایع طالبی را توی ظرف مخصوص ژله بریز. بعد ظرف را توی یخچال بگذار تا ژله سفت شود.
۵. در این فاصله، نصف لیوان شیر سرد را به ژله‌ی آلورا اضافه کن. آن را هم بزن تا خوب سفید شود.
۶. وقتی ژله‌ی طالبی به خوبی سفت شد، آلورای سفید را کم‌کم به آن اضافه کن. دوباره ظرف ژله را توی یخچال بگذار.
۷. نوبت ژله‌ی هندوانه‌ای است. بعد از سفت شدن ژله‌ی سفید، کم‌کم ژله‌ی هندوانه را هم به آن اضافه کن و توی یخچال بگذار.
حالا یک ساعت صبر کن.
آن را هر طور که دوست داری تزیین کن.

ژله آماره است

نوش جان

نکات مهم:

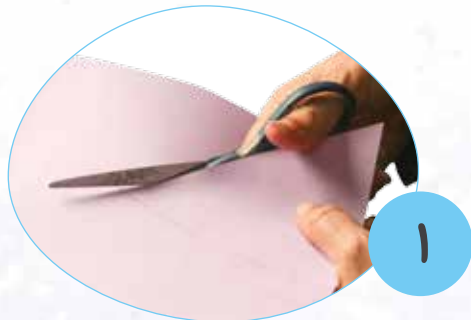
تمام مراحل را با یک بزرگ‌تر انجام دهید.
در مرحله‌ی پنجم، شیر نه خیلی سرد و نه خیلی گرم باشد.
در هر مرحله ژله باید کاملاً سفت شود تا بتوان ژله‌ی بعدی را روی آن ریخت.



قایق ابری



● مریم سعیدخواه
● عکاس: اعظم لاریجانی



۱

با خط‌کش، روی کاغذ رنگی یک سه‌گوش بکش و با قیچی دور آن را ببر.



قیچی

چسب

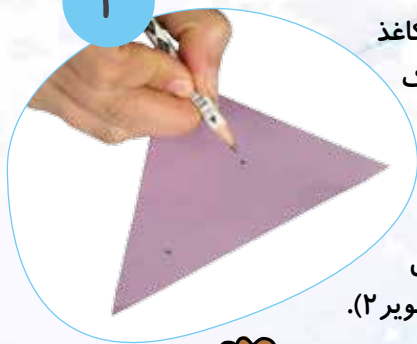
سیخ چوبی

کاغذ رنگی

خط‌کش

ابر اسکاچی

۲



دو تا علامت روی کاغذ سه‌گوش بگذار: یک علامت نزدیک نوک بالایی و یک علامت نزدیک لبه‌ی پایینی سه‌گوش (مانند تصویر ۲).

۳



سیخ چوبی را از جاهایی که علامت دارد، رد کن. حالا بادبان آماده است. می‌توانی نوک بادبان یک سه‌گوش کوچک بچسبانی تا زیباتر شود.



۴

ابر اسکاچی را بردار. وسط قسمت ابری را علامت بزن. بادبان را از سمت تیزی سیخ چوبی، روی جایی که علامت زده‌ای، فشار بده تا کمی فرو برود (حواست باشد از آن طرف ابر بیرون نیاید).

۵



قایق ابری شما آماده است.

روش ساخت این کاردستی آسان را اینجا ببین:





بچه‌های مقاومت

● مهدی نجفی
● تصویرگر: شهرام شیرزادی





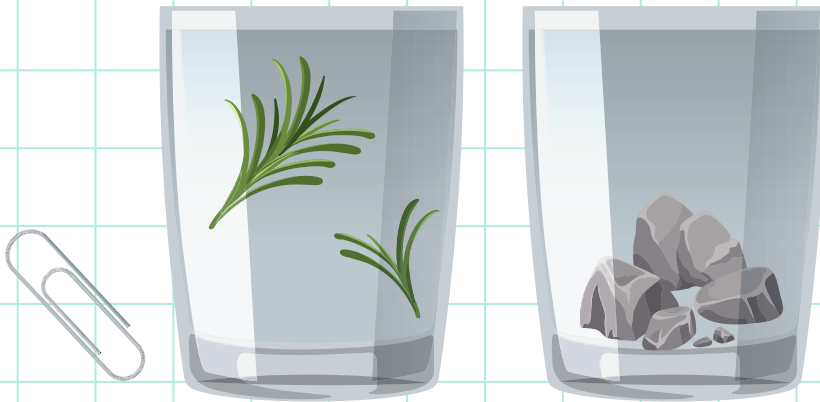
گیره‌ی غرق نشدنی

اطراف ما پر از چیزهایی است که هر روز و همیشه با آن‌ها سر و کار داریم، اما پر از شگفتی و رمز و رازهایی هستند که ما هنوز از آن‌ها بی‌خبریم.

آب که همان مایه‌ی حیات است، یکی از آن چیزهای عجیب است.



بیا یک آزمایش علمی انجام بدهیم.



۱- یک لیوان شیشه‌ای را از آب پر کن.

۲- چه وسایلی اطرافت هستند که اگر آن‌ها را داخل لیوان آب بگذاری، زیر آب قرار می‌گیرند؟ با احتیاط و دانه‌دانه، آن‌ها را داخل لیوان بینداز؛ مواظب باش آب لیوان سرریز نشود. اگر دقت کنی، می‌توانی ببینی آب از سطح اول لیوان بالاتر آمده است! چرا؟ به نظرت چرا ذره‌های آب هنوز به هم چسبیده‌اند؟

۳- حالا سعی کن یک سوزن یا گیره‌ی کاغذ را طوری روی آب قرار بدهی که ذره‌های آب، که دست هم را گرفته‌اند، مجبور نشوند از هم جدا شوند و سوزن یا گیره روی سطح آب باقی بماند.

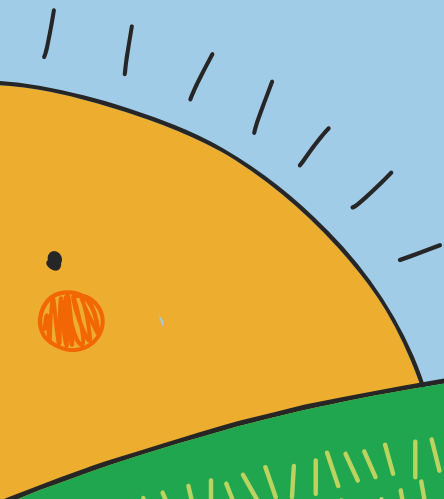
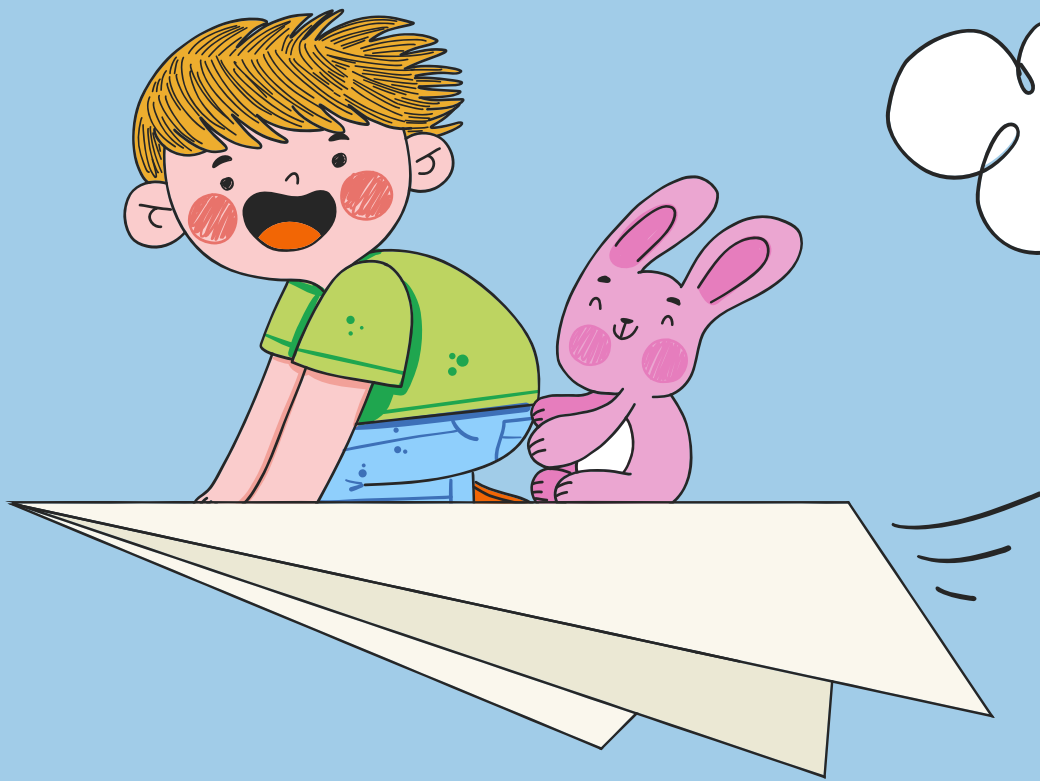
من مطمئن هستم با کمی تلاش موفق می‌شوی.



گروه قصه ساز

می خواهیم با هم با هم قصه بسازیم.

● محمد رضا رشیدی
● تصویرگر: ناصر حسینی



در مجله‌ی آبان ماه، در قصه‌سازی، با مرحله‌ی انتخاب موضوع آشنا شدیم و بعد با کلمه‌های تصادفی قصه ساختیم. بعد از اینکه موضوع قصه را انتخاب کردیم، حالا باید شخصیت‌های آن را انتخاب کنیم.

شخصیت‌های قصه می‌توانند انسان باشند؛ مثل خانم معلم. یا می‌توانند حیوان باشند، مثل خرگوش. یا خیالی باشند، مثل اژدها یا آدم فضایی. حالا باید ویژگی‌های هر شخصیت را هم مشخص کنیم. مثلاً خانم معلم مهربان با عینک ته‌استکانی؛ خرگوش کوچولوی بازیگوش؛ اژدهای بزرگ بی‌دندان. آدم فضایی کله‌گنده. حالا می‌توانیم با موضوعی که انتخاب کرده‌ایم و شخصیت‌هایی که ساخته‌ایم، قصه‌ی خودمان را بسازیم.

بچه‌ها، یادمان باشد، برای اینکه یک قصه‌ساز خوب بشویم، اول باید کتاب‌خوان خوبی باشیم. خب! حالا نوبت فعالیت قصه‌سازی است.

این بار قرار است با دوستان به صورت گروهی قصه بسازیم. با یکی از دوستان هم گروه می‌شویم. با مشورت هم برای قصه‌مان یک موضوع انتخاب می‌کنیم. بعد شخصیت‌های قصه را انتخاب و ویژگی‌های آن‌ها را مشخص می‌کنیم. برای شروع، یک نفر جمله‌ی اول قصه را می‌گوید. نفر بعدی جمله‌ی دوم را می‌گوید. به همین ترتیب تا پایان قصه جلو می‌رویم. نکته: هر کس در هر نوبت فقط یک جمله می‌گوید.

در جمله‌ی هم‌گروهی‌مان دخالت نمی‌کنیم. خوب است بعد از اینکه همه‌ی گروه‌ها قصه‌هایشان را ساختند، یک نفر از هر گروه کل قصه را برای دیگران تعریف کند. یادتان نرود، قصه‌های قشنگتان را برای مجله بفرستید.

نکته:

در تمام مراحل ساخت قصه می‌توانید از معلم خوبتان یا پدر و مادر عزیزتان کمک بگیرید.



تکی و سه تایی

بازی، بازی، تنها، بازی. با هم، بازی. پاشو، پاشو. زودی پاشو. نوبت چیه؟ نوبت بازی. امسال در هر شماره‌ی مجله، یک بازی تکی به تو یاد می‌دهیم و یک بازی گروهی. گروه ممکن است دو نفر یا سه نفر یا بیشتر باشد.

نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

بازی گروهی با پاهای بسته

با پاهای بسته با سه نفر از دوستانت بازی را شروع کن. اول سه حلقه یا بیشتر را به صورت ردیفی بچین. از یک بزرگ‌تر خواهش کن پای راست تو را به پای چپ نفر اول ببندد. بعد پای چپت را به پای راست نفر آخر ببندد. حالا دست‌های هم را بگیرد و سعی کنید از حلقه‌ها عبور کنید.

نکته‌های مهم در این بازی

- باید مراقب هم باشید. همدیگر را به زور نکشید.
- اول پایتان را آرام آرام روی زمین بکشید تا به لبه‌ی حلقه برسد. بعد با هم پاهایتان را از یک حلقه به حلقه‌ی دیگر بگذارید.
- به آرامی و با کمک همدیگر بازی کنید.
- دست‌های همدیگر را بگیرید و فکر کنید سه نفر شما یک نفر هستید.

بازی تکی حلقه‌ها را جمع کن.



سه تا حلقه یا بیشتر را به صورت ردیفی بچین.
حالا برو داخل حلقه‌ی اول.



بعد یکی‌یکی از حلقه‌ها عبور کن تا حلقه‌هایی را که
در دست داری، روی هم جمع کنی.



حلقه را بالا ببر تا از داخل آن بیرون بیایی.



روستی

● آذر صادقیان

● تصویرگر: زهره سادات طباطبایی

در نیمکت اصلاً
او پیش من نشست
یادم نمی‌آمد
با من چرا قهر است

دیروز از غصه
خیلی دلم پر بود
چون دوستم از من
یک ذره دلخور بود

با ضربه‌ی کیفم
خندیدم و خندید
این آشتی کردن
خیلی به من چسبید

تا زنگ آخر هم
حرفی نزد با من
کیفم به کیفش خورد
در راه برگشتن



بیا با هم این شعر زیبا را گوش کنیم.



مثل زهرا (س)

شکوفه سلطانی • تصویرگر: فاطمه سادات طباطبائی





این یکی و آن یکی

من سینا هستم؛ برادر دوقلوی سارا. امسال ما دو تا باسواد شدیم. به قول مامان، ما پرحرف‌ترین دوقلوه‌های دنیا هستیم، چون از صبح که چشم‌هایمان را باز می‌کنیم، تا شب که وسط حرف‌زدن خوابمان ببرد، حرف می‌زنیم. ما درباره‌ی همه‌ی چیزها و اتفاق‌های دور و برمان حرف داریم؛ مثلاً اینکه چرا صبح‌ها دانه‌های شکر توی استکان چایی غیب می‌شوند یا چرا میوه‌های گیلاس و آلبالو که به‌ظاهر شبیه هم هستند، از نظر مزه خیلی فرق دارند، یا چرا شکل ابرها توی آسمان تغییر می‌کند!

امروز مامان برای هر کدام از ما یک دفتر یادداشت خرید و گفت، حالا که باسواد شده‌ایم، بهتر است به جای حرف‌زدن، خوب به اطرافمان نگاه کنیم، بیشتر فکر کنیم، نتیجه‌ی فکرهایمان را توی دفتر یادداشت کنیم و از آن‌ها گزارش بسازیم. ما هم نفری یک مداد برداشتیم و به حیاط رفتیم. باید یک گزارش درست و حسابی می‌نوشتیم و مامان را ذوق‌زده می‌کردیم.

اولین چیزی که توی حیاط دیدیم، جوجه‌های کوچولویمان بودند. آن‌ها را پدربزرگ برایمان خریده بود. اسمشان را گذاشته بودیم «این یکی» و «آن یکی». این یکی مال من بود و آن یکی مال سارا. سارا با هیجان گفت: «بیا درباره‌ی این یکی و آن یکی گزارش بنویسیم!»

من هم مثل دانشمندا سرم را تکان دادم و گفتم: «باشه!»

چند لحظه با دقت نگاهشان کردیم. سارا گفت: «بیا بنویسیم چه چیزهایشان شبیه هم است!» در صفحه‌ی اول نوشتیم: شباهت‌ها: هر دویشان جوجه هستند. پرهای نرم دارند. خیلی نازند و با جیک جیک با هم حرف می‌زنند.

طاهره شاه‌محمدی
تصویرگر: زینب وفا کیش

من گفتم: «حالا فرقی‌هاشان!»
 در صفحه‌ی دوّم نوشتیم: تفاوت‌ها: این یکی
 حنایی‌رنگ است و آن یکی خاکستری.
 این یکی کمی کوچولوتر از آن یکی است.
 این یکی گرمایی است، چون فقط در سایه‌ی
 درخت راه می‌رود، اما آن یکی در آفتاب
 و رجه‌وورجه می‌کند. فکر کنم دیگر وقت
 غذا خوردنشان شده بود. یک مشت دانه
 برایشان ریختیم.

مثل اینکه این یکی
 گرسنه‌تر و خوش‌اخلاق‌تر از
 آن یکی بود، چون بدون بهانه و
 ناز کردن، یک‌عالمه دانه خورد.
 در صفحه‌ی سوّم نوشتیم: جوجه‌ها چه
 چیزی می‌خورند؟ آن‌ها خیلی دانه دوست دارند.
 در صفحه‌ی چهارم گزارشمان، یک نقاشی از این یکی
 و آن یکی کشیدیم.
 هورا! گزارش جوجه‌ای ما آماده شد!



سلام دوست خوبم

درخت دوستی

آیا با مراحل تبدیل نهال به درخت آشنا هستی؟



برای اینکه نهال بتواند به درخت تبدیل بشود، به مراقبت نیاز دارد.
می‌خواهیم در کنار هم یک نهال را به درخت تبدیل کنیم.

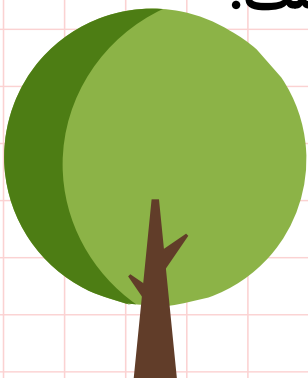
چه درختی؟ درخت دوستی

صفحه‌ی داخلی پشت جلد مجله را نگاه کن

آنجا یک نهال کوچک می‌بینی.

این نهال برای شماست.

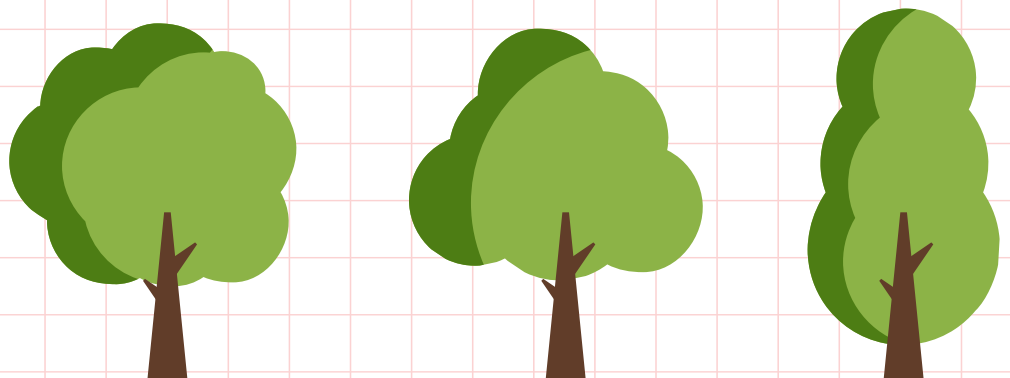
شما باید این نهال را به درخت دوستی تبدیل کنی.
چطوری؟



برای اینکه از دوستی‌ات مراقبت کنی، چه کارهایی انجام می‌دهی؟
هر کار را در یکی از سنگ‌ها بنویس.



هر بار که یک دایره را کامل کردی، نقاشی نهال صفحه‌ی داخلی پشت جلد را کامل کن و نهالت را بزرگ‌تر و زیباتر کن.
از نهالت به خوبی مراقبت کن تا به درخت دوستی تبدیل شود.





اهالی کرسی ننه فیروزه

تصویرگر: تهینه رنجبر سلیمانی
مونا سادات خضرائی

ننه فیروزه روسری گل‌گلی‌اش را روی موهای رنگ برفش گره زد. تق و تُوَق عصایش را به زمین کوبید و راه افتاد. بعد کرسی را خلوت کرد و گفت: «انارها به‌صف شوند و پُپرند روی کرسی.» انارها خواندند:

«صد دانه یا قوت

دسته به دسته

با نظم و ترتیب

یکجا نشسته ...»

هندوانه‌ی چاق و تپل کنار اتاق نشسته بود و زیرچشمی به آن‌ها نگاه می‌کرد. با صدای کلفتی گفت: «ننه فیروزه، یک‌شب یلداست و یک هندوانه. بعد شما اوّل این دانه‌های انار را به‌صف کرده‌ای؟» ننه فیروزه نخودی خندید و گفت: «وای! گل به سرم! ناراحت نشو ننه‌جون. اوّل و دوّم نداره!» دانه‌های انار

داد زدند: «آقای هندوانه، قل بخور و بیا روی

کرسی که جایت خیلی خیلی خالی است.»

آقای هندوانه اخم‌هایش را باز کرد و قل خورد.

ظرف آجیل چیلیک و چولوک جلو آمد و گفت:

«تا ننه سرما نیامده، ما را بگذارید روی کرسی

که اصلاً حوصله‌ی سرما را نداریم.» ننه فیروزه

خندید و گفت: «چه حرف‌ها! یک شب یلداست

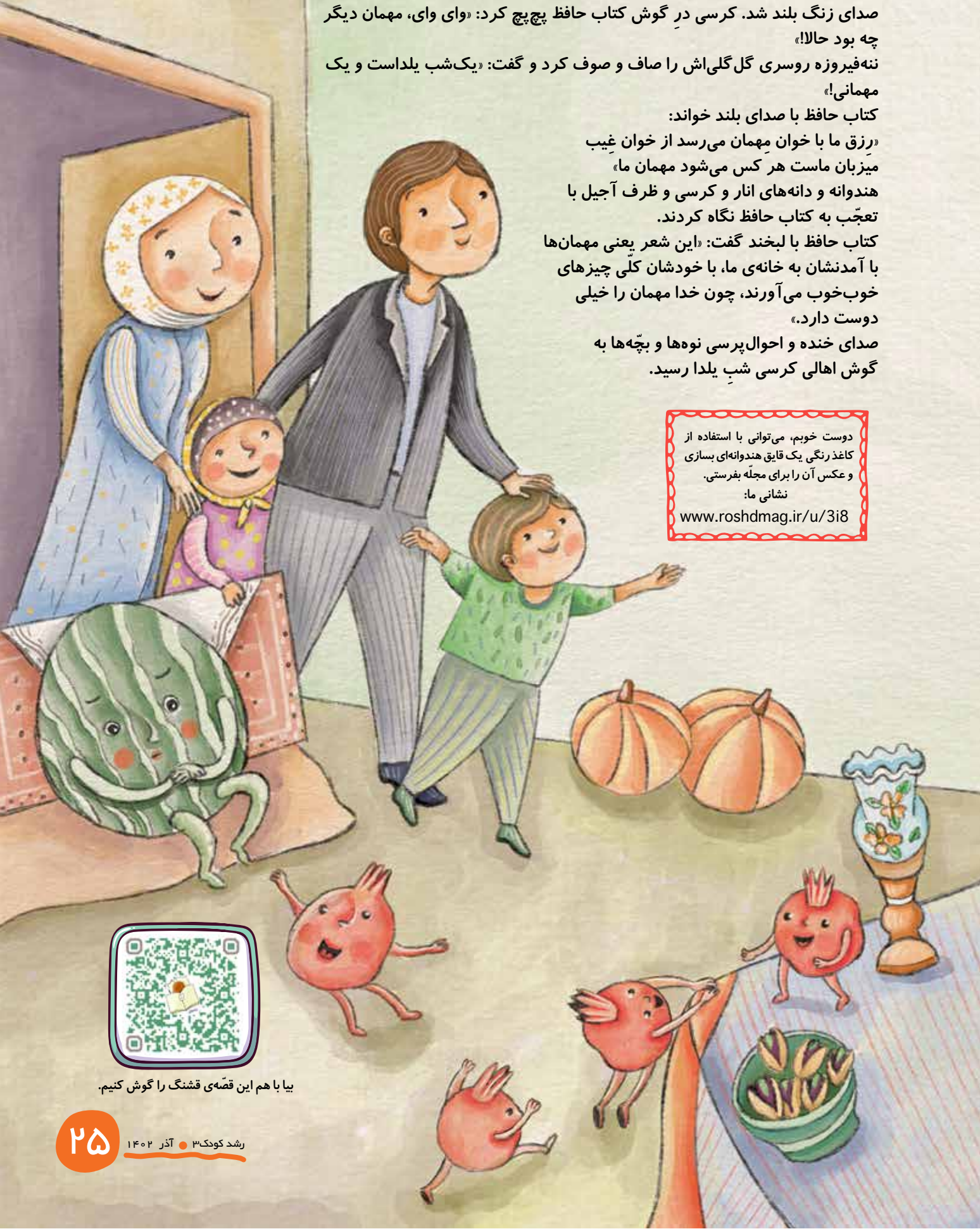
و یک ننه سرما!»



ظرف آجیل انگار خجالت کشیده باشد، در تمام پسته‌هایش تق و تق باز شد و روی کرسی نشست.
 کرسی از خوراکی‌های رنگ به رنگ و خوش مزه پر شده بود. یک‌هویی دیلینگ دیلینگ صدای زنگ بلند شد. کرسی در گوش کتاب حافظ پیچ کرد: «وای وای، مهمان دیگر چه بود حالا!»
 ننه‌فیروزه روسری گل‌گلی‌اش را صاف و صوف کرد و گفت: «یک‌شب یلداست و یک مهمانی!»

کتاب حافظ با صدای بلند خواند:
 «رزق ما با خوان مهمان می‌رسد از خوان غیب
 میزبان ماست هر کس می‌شود مهمان ما»
 هندوانه و دانه‌های انار و کرسی و ظرف آجیل با تعجب به کتاب حافظ نگاه کردند.
 کتاب حافظ با لبخند گفت: «این شعر یعنی مهمان‌ها با آمدنشان به خانه‌ی ما، با خودشان کلی چیزهای خوب خوب می‌آورند، چون خدا مهمان را خیلی دوست دارد.»
 صدای خنده و احوال‌پرسی نوه‌ها و بچه‌ها به گوش اهالی کرسی شب یلدا رسید.

دوست خوبم، می‌توانی با استفاده از کاغذ رنگی یک قایق هندوانه‌ای بسازی و عکس آن را برای مجله بفرستی.
 نشانی ما:
www.roshdmag.ir/u/3i8



بیا با هم این قصه‌ی قشنگ را گوش کنیم.



مراقب آب باشیم

کوشن رویوران
تصویرگر: زینب میر



با یک لیوان آب،
هم می شود مسواک زد.



با یک سطل آب هم می شود ماشین شست.



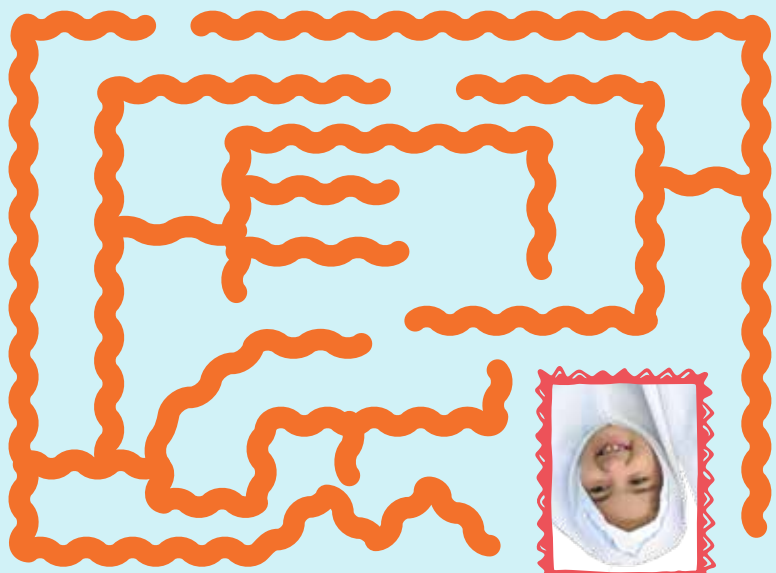
نشانی ما: @roshd-kodak
در پیام‌رسان‌ها سیدرضا شمس‌شیرازی

ما ماهانه به من گفت: «مهره‌های ریح شوینده را بردار و این الگو را درست کن؛ قریب، قریب، آخی و سنبل». پشما هم اگر دوست دارید مثل من دست‌هایتان قوی کنید، جیتا این بازی را بپزید و قلم‌های بازی‌هایتان را برایتان بفرستید تا ما آن را به دوستانتان بپشان بدیم.



تولید کننده: شرکت منابع آموزشی
تلفن: ۰۲۱-۴۱۲۷۲۲۱-۴۱
<https://eel-co.com>

مهره‌های ریح شوینده



سلام دوستان جونم!
من تا تیاتم بندگای کتابی مدرسه‌ام را نیندیم، از سرتوسو خا می‌مانم.
این روزها حرف «ت» را هم یاد گرفتیم، ولی مثل دوستان توانستیم تیرهای کتاب نگارش را بخوانیم.
امروز خاله‌ام یک هدیه جریده که بازی با کلمه است، یک بازی با کلمه است.
تیرهای ما را از ما بپزیدیم، تا ما هم بازی کنیم. ما هم تو به آن بازی را دوست داریم.
تیرهای ما را از ما بپزیدیم، تا ما هم بازی کنیم. ما هم تو به آن بازی را دوست داریم.



تعمیرکار: زهرا سادات محسنی
• الهام رخشنده دوست



دست‌های قوی

صفحه را بچرخان




بازی و سرگرمی

تصویرگر: فرخ لقا علی‌نژاد
مربم فرجی

شهر رنگی

بین و رنگ کن

این جا یک شهر با خانه‌های زیباست. 
شما باید پنجره‌های خانه‌ها را رنگ کنید تا شهر زیباتر شود،
البته طبق دستورالعمل شهرداری.

دستورالعمل‌های شهرداری این‌ها هستند:

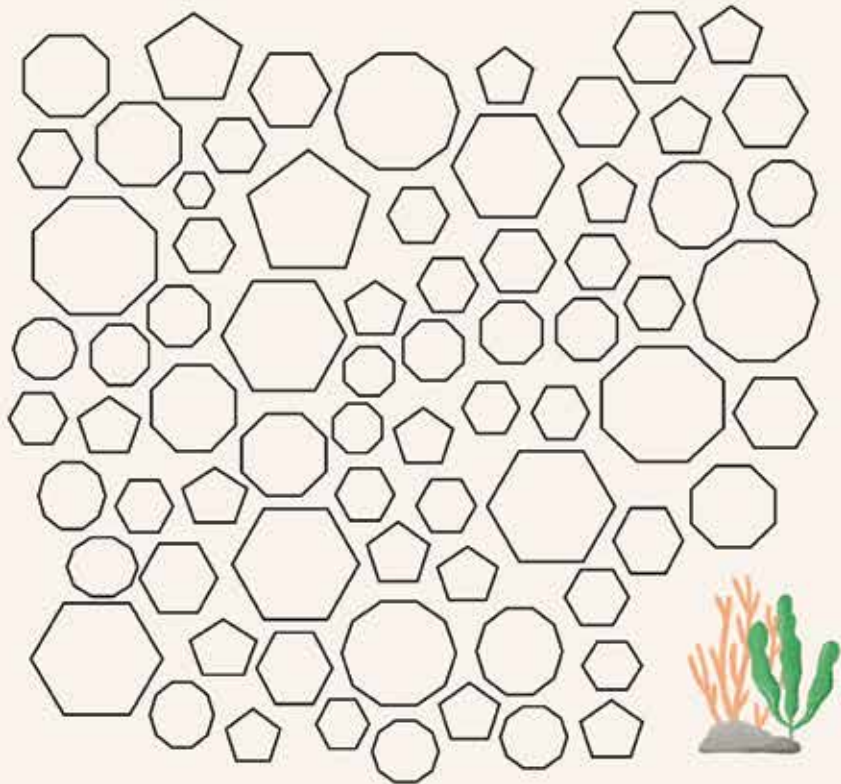
- ✓ پنجره‌های بسته که در چپ هستند آبی شوند.
- ✓ پنجره‌های بسته که در راست قرار دارند سبز شوند.
- ✓ پنجره‌های باز که در چپ هستند زرد شوند.
- ✓ پنجره‌های باز که در راست قرار دارند نارنجی شوند.



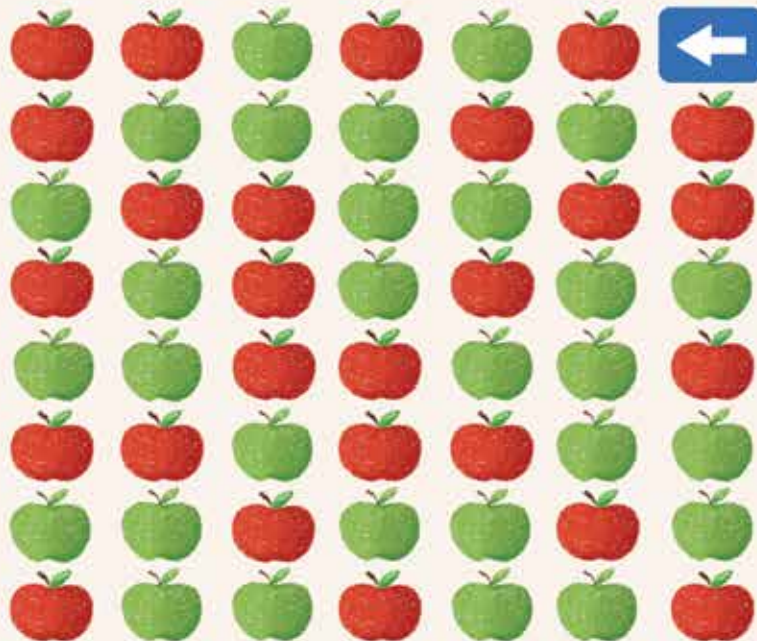
هشت پا برای اینکه به خانه اش برسد، فقط باید از روی شکل‌هایی رد شود که هشت گوشه دارند. به هشت پا کمک کنید مسیر خانه اش را پیدا کند.



بگرد و پیدا کن



دور سیب‌های قرمز را خط سبز بکش.
دور سیب‌های سبز را هم خط قرمز بکش.





بهترین هدیه‌ی خرسی

خرسی، بیدار که شد، اخمو بود. امروز تولدش بود و هنوز مهمان نداشت. رفت بیرون. کره‌الاغ را دید و خواست دعوتش کند، اما یادش آمد دیروز کره‌الاغ دفترش را که کاغذهای گاهی داشت جویده بود. داد زد: «نه‌خیر! اصلاً دعوتش نمی‌کنم.»

بعد جیرجیرک را روی شاخه دید. یادش آمد پریروز جیرجیرک با تمرین نقاشی‌اش، کتاب قصه‌ی او را آبرنگی کرده بود. داد زد: «نه‌خیر! اصلاً دعوتش نمی‌کنم.»

جلوتر خرگوش را دید، اما یادش آمد دو سه روز پیش خرگوش قول داده بود فقط یک کمی از کوزه‌ی عسلش را بخورد. اما همه‌اش را خورده بود و دور لبش را هم لیسیده بود. داد زد: «نه‌خیر! اصلاً دعوتش نمی‌کنم.» رفت خانه و گفت: «فقط خودم تولد می‌گیرم.»

● ریحانه آبشاهی
● تصویرگر: مریم فضلی





بیا با هم این قصه‌ی قشنگ را گوش کنیم.

اما تولد یک نفره هیچ خوب نبود. دلش برای خنده و دست‌زدنِ دوستانش تنگ شد.
رفت یک را بیاورد. یکهو یک هدیه روی لبه‌ی پنجره دید. گفت: «هدیه که مهمان نمی‌شود!» با بی‌حوصلگی روبان آن را کشید. یک‌دفعه جیرجیرک از توی جعبه‌ی هدیه بیرون پرید و داد زد: «برای پریروز معذرت می‌خواهم. تولدت مبارک!»
خرسی خندید. بالا پرید و گفت: «این بهترین هدیه‌ی دنیاست!»
جیرجیرک جهید و پنجره را بازتر کرد. گفت: «بقیه‌ی هدیه‌ها بیرون‌اند.»
خرسی دید که از توی یک جعبه‌ی بزرگ، خرگوش، با دو تا کوزه‌ی عسل و دو جلد کتاب قصه بیرون دوید. الاغ هم با دو جلد دفتر کاهی و یک گل، سرش را از توی پنجره داخل کرد و شعر تولد مبارک را برایش خواند.
خرسی تندى هر سه‌شان را بغل کرد و گفت: «خودتان بهترین هدیه‌اید.»
و جشن تولد شروع شد.

رنگین کمان

به صفحه‌ی رنگین کمان خوش آمدی.
این صفحه مخصوص آثار شماست.
می‌توانی نقاشی یا کار دست‌سازت را برای ما بفرستی.



رها ابوالحسنی، ۷ ساله از تهران



یلدا اسحاقی یزدآبادی، ۷ ساله از تهران



زینب مصطفوی، ۷ ساله از مشهد

سجاد نیازی، ۷ ساله از مینودشت



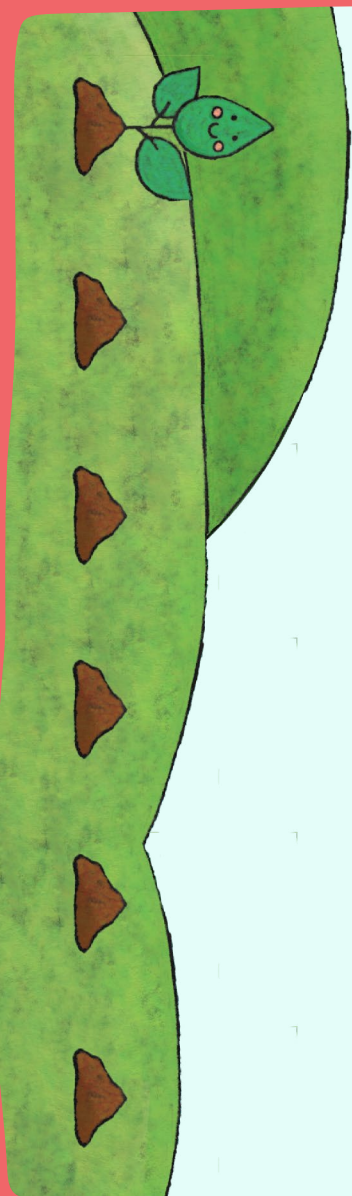
یگانه صفری، ۷ ساله از کرمان



● سحر شجاعی ● تصویرگر: فرخ لقا علی‌نژاد

نِهاںِ دوستی درختِ دوستی

دوست خوبم، به صفحه‌ی ۲۳ نگاه کن و هر بار که از نهال دوستی‌ات مراقبت کردی، نهال را بزرگ‌تر نقاشی کن.



کارت حافظه

● رضیة صمیمی ● تصویرگر: زهرا سادات محسنی

ابتدا کارت را از قسمت نقطه چین با قیچی ببرید. از هر تصویر دو کارت وجود دارد. کارت‌ها را کنار هم قرار دهید. به خاطر بسپارید تصویرها در کجا قرار دارند. کارت‌ها را به پشت برگردانید. تصویرهای مشترک را پیدا کنید و دو کارت مشابه را کنار بگذارید. این بازی را می‌توانید با دوستانتان به نوبت انجام دهید.

